

نمی توانستند ثابت کنند که این پهلا می کووید-۱۹ است.

پرستار گودرزی فریک کارمند بانک مستقر در باجه بیمارستان رایه یادمی آورد که مبتلا شد روز اول بستری، هوشیار و بیدار بود اما با تنگی نفس شدید. او و همکارانش آن کارمند را از مدت های پیش می شناختند و انتظار داشتند با آن سن کم یعنی ۳۲ سال زنده بماند ولی در عرض دو روز مُرد. مرگش شوک بزرگی بود؛ اولین مرگ کرونایی در بیمارستان فرقانی، از بین خودی ها، روزهای بعد، آنچه پرستاران بخش مراقبت های ویژه دیدند، خارج از تحمل بود. یکی از روزهای هفته دوم اسفند، محمد را صدا کردند که با وسایل ویژه به بخش عادی برود، برای کمک به عمومی یکی از همکارانش که با کووید-۱۹ بستری بود. وقتی وارد اتاق شد، دید او در یک اتاق چهار تخته بستری است. پزشکان تصمیم گرفته بودند برایش لوله تنفسی بگذارند اما حین لوله گذاری، ایست قلبی کرد. در حال احیای قلبی او بودند که یک لحظه سرش را بلند کرد و دید سه بیمار دیگری که تا چند دقیقه پیش خواب بودند، دچار تنگی نفس و سرفه های شدید شدند. ترس از مرگ با یک ویروس پنج اینچی. دستگاه نشان می داد که اکسیژن خون شان در حال پایین آمدن است. آنها از نزدیک دیده بودند که هم اتاقی شان که تا چند دقیقه پیش حالش خوب بوده، دچار تنگی نفس شده است و حالا درمی میرد. اگر نیروهای جهادی که آن روزها به بیمارستان های قمر فته بودند، نبودند، کار از کار گذشته بود. سه نفر از آنها آمدند و سرگرم شان کردند. کم کم حواس شان پرت شد و اکسیژن خون بالا رفت. مرگ از راهی که آمده بود، تا کام دست خالی برگشت. بدون اینکه حتی جان آن مریض بد حال را هم گرفته باشد. تپش های قلب برگشت و امید، جوانه زد. صدای محمد از آن طرف خط تلفن وقتی تازه از شیفت به خانه برگشته و در میان همه صدای فرزند تازه به دنیا آمده اش از روزهای مرگ و دردی می گوید. وقت یاد آوردن یک خاطره خوب دیگر، جان می گیرد. خاطره ای که تا سال ها بعد، کامش از یادآوری آن شیرین خواهد شد؛ یاد مرد چهل و دو ساله ای به نام حمید که وقتی محمد شیفت شب بود، پذیرش شد و تنگی نفسش آن قدر شدید بود که بلافاصله به دستگاه تنفس مصنوعی وصلش کردند. او اء روز تمام در بخش مراقبت های ویژه ماند و بعد از بارها وصل و قطع شدن از دستگاه، بالاخره پایای خودش رفت خانه. شکست ویروس.

تجربه های بد اما آن قدر زیاد بود که ما را کاملا به هم ریخت. مطمئنم که ما دچار رنج انباشته شده ایم. خواب مان غیر قابل قیاس است با قبل. به خاطر ندارم که قبل از آمدن این ویروس، شب ها منتظر به خواب رفتن باشم، سرم را که می گذاشتم خوابم می برد، اما الان معمولا تا ساعت ۴ صبح بیدارم. روزی نبود که با حمله عصبی از خواب بیدار نشومیم. همه اش فکر و خیال و یاد درد. چند روز پیش یکی از اقوام ما فوت کرد. آن هم به شکلی دردناک. همه موقع خاکسپاری او با تمام وجود گریه می کردند. اما یک طوره اشک از چشم های من نیامد. متاسفانه آسیب ها و فشارهای روحی آن روزها مارا عوض کرد. تعدادی از همکارانم همان روزهای نخست کارشان را رها کردند و رفتند، حتی یک روانشناس نبود که به ما کمک کند. هنوز هم نیست. ما بعد از هر شیفت باید یک ساعت روانکاو می شدیم. بساد ه بنویسد آن همه مرگ.»

سقر: نخستین ابتلا به ویروس؟

رحیم یوسف پور، پزشک متخصص داخلی بیمارستان امام خمینی (ره) اسقر با قرار وثیقه آزاد است. او سه ماه است نرفته خانه و به دادسرا و پلیس فتا تعهد داده دیگر حرف های خطرناک نزند. رحیم یوسف پور در پست های پست سرهم در حساب اینستاگرامش از زمان ورود ویروس به ایران می گفت و اینکه نخستین مبتلای تشخیصی هم در اسقر بوده؛ شهری در شمال استان کردستان و دومین شهر پرجمعیت آن. هشتاد رهای یوسف پور اوایل بهمن پارسل شروع شد؛ وقتی بیماری با علائم تنگی نفس شدید و سرفه به بیمارستان امام خمینی (ره) اسقر آمد و نکته پزشکی متخصص داخلی این بیمارستان بود، به همکارانش اعلا کرد که او مبتلا به کووید-۱۹ است. بعد از مرگ آن بیمار، یوسف پور توانست از او تست بگیرد و بعد مطمئن شد آنچه فکر می کرده، درست بوده. دو هفته بعد هم متوجه شد حدود ۳۰ نفر از کسانی که در مراسم ترحیم همان بیمار شرکت کرده بودند، به ویروس مبتلا شده اند و با حال بد یکی یکی به بیمارستان می آیند. یوسف پور هم آنهایی را که نیاز داشتند و اکسیژن خون شان پایین بود، بستری کرد و وثیقه رافراستاد خانه؛ شروع قرنطینه خانگی. او سه ماه خانه نرفت و حتی با واتس اپ هم نمی توانست با خانواده اش حرف بزند؛ سیستم آنتن دهی بیمارستان ضعیف بود پزشک متخصص در بیمارستان هم کم بود و امکان رفتن به خانه وجود نداشت. مانند در اتاقی اجاره ای، نزدیک بیمارستان. بیمارستان اسقر تا همین دو ماه پیش متخصص عفونی هم نداشت و حالا دو ماه است یک پزشک به آنجا رفته. آن روزها خبرهای زیادی می آمد از ابتلای کادر درمان به ویروس و همین ترس می انداخت در دل پزشکان و پرستاران. پرستار محمد یار احمدی یکی از آنها بود که همکارانش در بیمارستان امام خمینی (ره) اسقر، دیگر او را نمی بینند. ویروس او را با خود به دل خاک برده. کیوان آقایی، پرستار یار احمدی ارسال هلهای شناخت رفیقی چند ساله که مرگش وقت شنودهای روزانه شان، حرفی از مرگ نمی زد. یک دوستدار واقعی زندگی. او حالا با اشک و آه، صورت محمد یار احمدی جوان را به یاد می آورد که دو ماه پیش وی تخت ای سی یو او را خواست تا کاری کند که نخورد، ناتوانی از نجات همکارای که سال ها صورتش را صبح و شب، خندان و مغموم، بی خیال و غرق امید دیده ای، باید چطور حسی باشد؟ پرستار آقایی جواب درستی ندارد. او به یاد می آورد که هر روز به همکارش سر می زده و به او می گفته نرسد، با دمجان بم آفت ندارد. (شوخی های بی مزه). شب عید، پرستار آقایی کنار او وثیقه بیمارها مانده و برای آنان سفره هفت سین چیده بود. حتی با آنها بالبخندی گشاده، عکس هم گرفته اما او را زنده ماندن رادر صورت های زرد و کم نفس آنها پیدا نکرده بود. پرستار یار احمدی او را خواستند مبتلا شد و اوایل فروردین فوت کرد؛ جوان، بی هیچ بیماری زمینهای. بعد از مرگ رفیق قدیمی، پرستار کیوان آقایی هم به کووید-۱۹ مبتلا شد و هرچه فکر کرد به نتیجه نرسید که چرا و چطور. فکر کرد شاید زمان تحویل شیفت، وقت عوض کردن لباس، ویروس بر جانش نشسته، چون غیر از آن در شیفت های طولانی دوازده ساعته و اضافه کاری های ویژه، حتی به ماسکش برای غذا خوردن هم دست نزده بود. ابتلا به ویروس در پرهنیز و گرسنگی، بیمارستان سقر هم مثل بیشتر بیمارستان های ایران آن روزها کمبود تجهیزات داشت. مثل دستکش و محلول ضد عفونی و ماسک N۹۵ که به تعداد نود و مسئولان بیمارستان به پرستاران می گفتند یک ماسک را چند روز استفاده کنند. بعد از دوسه هفته، این خیرین اسقری بودند که آمدند پای کار و ۱۵ میلیون تومانی که توانستند جمع کنند، بیمارستان را کردند تنها بیمارستانی که پرستارهایش ماسک بیولوژیک دارند. او حالا انبان خاطره است؛ خاطره های بد، خاطره های خوب. صورت آقای ساسانی پنجاه ساله را هنوز خوب به یاد دار؛ مردی که یکی از بد حال ترین مریض های کرونا بود و ۱۰ روز تمام رانشسته خوابید. از تنگی نفس، مبارزه اما جواب داد و با حال خوش از بیمارستان رفت. پرستار آقایی، او را اسطوره روزهای سختی می داند که جز بوی مرگ نمی دادند. هر چه روزهای دشواری برای پرستاران امیدوار تنها بیمارستان بزرگ شهر که، ۴ درصد شان به ویروس مرموز مبتلا شدند و یکی یکی رفتند خانه. یک ماه بعد در اردیبهشت ۱۳۹۹، روز بعد از اعلام رسمی ابتلا به کرونا، نخستین آمار جمعیتی مرگ کادر درمان بر اثر ابتلا به کووید-۱۹ در ایران اعلام شد؛ مرگ ۱۰۰ پزشک و پرستار. این آمار نشان می دهد که بیشترین فوتی هادر شهرهای تهران، گیلان، رشت، بابل، قم، اصفهان، شیراز، تبریز و کاشان بوده است. آماری که باز هم تعدادی از پزشکان و پرستاران معتقدند باید بیشتر از این باشد چون ممکن است افرادی به بیمارستان مراجعه نکرده باشند. محمد شریفی مقدم، دبیرکل خانه پرستاری یکی از کسانی بود که مرتب می پرسید چرا اوایل شیوع بیماری در کشور، تجهیزات حفاظتی حتی برای کادر درمان کم بود جدی داشته و این افراد به دلیل در اختیار نداشتن این لوازم بیمار شده و جان شان را دست داده اند. یک نکته دیگر هم بود؛ یوسف پور می گوید پرستار یار احمدی هم مثل بیشتر بیماران آن روزها، علایمی داشت کمی متفاوت؛ آنچه پزشکان چینی ثبت کرده بودند.



محمد سعیدی

روایت هایی از روزهای پیرالتهاب مبارزه با کرونا

شاهدان مرگ های بی وقفه

سه ماه از ورود ویروس به ایران گذشت

✍️ **الناز محمدی** | مادر برگرد به خانه. «مطمئنم خوب می شوی.» «برگرد، تو باید

برادرت را داماد کنی.» با ما منتظر است. «امروز نریزت میوه آوردم بخوری.»

نگهبان بیمارستان فرقانی قم هنوز پسر بچه را به یاد دارد. هر روز آرام با تکه های کوچک کاغذ در دست می آمد بیمارستان ومی خواست کسی جمله های کوتاهش را به دست مادر برساند. نامه های کوچک دل تنگی را، کلمات پرامید و آندوهه را. خط های بی جواب مانده روی کاغذ. نگهبان بیمارستان فرقانی قم اجازه نداشت او را به بیمارستان راه دهد و برای بردن نامه های تک جمله ای آن پسر بچه مغموم دل دل می کرد. پسر یک روز نوشته بود: مادر برگرد به خانه و یک روز با اشک از مادر خواسته بود امیدش را از دست ندهد. مادر کجا بود؟ خوابیده در تخت. تخت کجا بود؟ پشت شیشه های آی سی یو. آن نامه های کوچک بی پکت را که لبه هایش مثل کنگره های بالا پایین قلعه های قدیمی قم بودند که چند تا ایشان را قبلا با مادر تماشا کرده بود، پرستار محمد گودرزی فر به دست اومی رساند.

پرستار محمد گودرزی فر آن نامه ها را یک بار دیگر وقتی دید که به باز صدای کد آشنا را شنید؛ یکی از صد ها کد ۹۹ آن روزها. کد شتاب. کد هجوم آن همه مرگ در هفته های اول اسفند. تکه نامه های تک برگی تک جمله ای را پرستار گودرزی فر وقتی یک بار دیگر دید که آن زن ۴۴ ساله ابا عجله روی تخت جا به جامی کرد تا شاید نفسش برگردد. کلمه های وفادار پرتمنا از زیر تنه لاغر زن روی زمین افتادند و پرستار گودرزی فر خشکش زد. «این همان نامه هاست؟» آن شب صاحب نامه ها مرد و پرستار گودرزی فر آنها را به هم سنجاق کرد و برد خانه. یادگار روزهای وحشت انگیز سیطره ویروس مرموز. پرستار گودرزی فر هنوز به یاد آن نامه ها و آن پسر بچه و مادر جوانش که هوشیار بود و ویروس کرونا چندان هم ربه هایش را درگیر نکرده بود. اشک می ریزد. روی رابه یادمی آورد که پدرش را چند روز پیش در حال مرگ و خفگی دیده و حالا در اضطرابی انباشته پشت به زندگی کرده بود. مردن از ترس مرگ، محمد و پرستارهای شیفت، آن شب شکستند. یکی از شب های بی انتهای اول اسفند بود. چند روز قبلش اعلام کرده بودند کرونا ویروس جدید در سفر طولانی اش به ایران، اول جادر قم منزل کرده و بر جان مردم نشسته است. وقتی تعداد مرگ از درد ویروس اوج گرفت و آن شب که مادر ۴۴ ساله پسرک نامه نویسی گفت از مرگ می ترسد و آن قدر نفس نفس زد که مُرد. پرستار گودرزی فر وثیقه پرستارهای بخش مراقبت های ویژه شکستند. مرگ هجوم آورده بود و دست بردار نبود. او خودش را دید اید استاده در راهروی بیمارستان که به دست هایش نگاه می کرد و شعری از فروغ را به یاد می آورد: «او ناتوانی این دست های سیمانی.» پرستارهای شیفت آن شب با خودشان فکر می کردند کاری از دست شان بر نمی آید. یورش از خود بیگانه گی.

«مرگ کسانی را می دیدیم که انتظارش را نداشتیم. کسانی که مطمئن بودیم خوب می شوند، منتظر بودیم که خوب شوند اما نمی شدند. وقت هایی بود که مریض ها خیلی بد حال بودند اما مدگی دهنی برای مرگ آنها داشتیم ولی فوت جوان های همین مادر که بچه هایش در خانه منتظرش بودند، فرق می کرد. وقتی او مُرد، همه مان گریه کردیم. انگار تازه فهمیده بودیم که پشت هر مریض خانواده ای هست که منتظر برگشت اوست نگران است اما هیچ وقت دیگر او بر نمی گردد.»

محمد عصر پنجشنبه اول اسفند ۱۳۹۸ را خوب به یاد دارد. روزی که تازه از مرخصی استعلاجی پس از ایامان همسرش به بیمارستان برگشته و فهمیده بود که در بیمارستان کدبحران زده اند و همه بیماران غیر کرونایی با حال متوسط خوب راترخیص یاب هم مرکز دیگری منتقل کرده بودند. این اولین بار در پنج سال پرستاری محمد ۲۹ ساله بود که کار کردن در

شرایط بحران رامی دید. از همان روز همه، ۴۰ تخت بیمارستان فرقانی پر شد از بیماران کرونا و هم راه بیمارستان کامکار، شدیدی از دومرکز اصلی پذیرش بیمارستان هایی که نخستین ابتلا و فوتی های ویروس به طور رسمی از آنها گزارش شد؛ از جمله مرگ مردی میانسال در بیمارستان کامکار که برادر پزشکش خبرش را داد و بعد از آن مسئولان وزارت بهداشت در ۳۰ بهمن گفتند دو نفر دم قم به دلیل ابتلا به کووید-۱۹ مرده اند.

با اعلام شرایط بحران در بیمارستان فرقانی، ۳۰ تخت ای سی یو کفاف آن همه بیمار را نمی داد و یکی دیگر از بخش ها هم تبدیل به ای سی یو شد و این یعنی اضافه شدن ۳۰ تخت دیگر ۶۰ تخت هم در بربر آن حجم بیمار بد حال کم بود. صدای سرفه همه جا را در داشته ای بود. پرستاران و پزشکان وحشت زدیم بیمارستان فرقانی آن قدر مریض بد حال داشتند که مجبور بودند بعضی شان را در بخش های عادی بخوابانند. میان آن همه هراس افزون، تجهیزات کم بود. پرستاران از این اتاق به آن اتاق می دویدند و نمی دانستند باید دستگاه های ونتیلاتور را دقیقاً به کسی وصل کنند؛ از نظر اخلاقی و قانونی هم جدا کردن بیماران مسن از دستگاه ممکن نبود. در قانون، این کار حکم قتل عمد است؛ خلاف آنچه در بعضی کشورها در زمان بحران وجود دارد؛ جدا کردن بیماران سن بالا از دستگاه های حیاتی و وصل کردن شان به بیمارانی که شانس زنده ماندن بیشتری دارند. محمد می پرسد اگر یک زن باردار که بچه ای در شکم و یکی در خانه دارد و یک پریمرد ۹۰ ساله با هم به بیمارستان بیایند و شما یک دستگاه ونتیلاتور داشته باشید، به کدام شان وصل می کنید؟ و پاسخ این است؛ معلوم است به زن باردار، چون احتمال بقای او بیشتر است. این وضع ادامه داشت تا اینکه با اعلام اضطرار، ۳۰ دستگاه جدید از پایتخت رسید. هفته اول اسفند، دیگر کادر درمان به اندازه کافی وسایل محافظ فردی نداشتند؛ لباس های او را و محافظ مخصوص ماسک N۹۵، شیلد و عینک محافظ نبود و بیماران بد حال به طور شگفت آوری اضافه می شدند.

«با تنگی نفس خیلی شدید و سرفه های زیاد می آمدند. بیشترشان دیر اقدام کرده بودند و بعد از چند روز درگیری می آمدند بیمارستان، چون نمی دانستند بیماری شان کروناست. معمولا با درمان های خانگی و طب سنتی خودشان را مشغول کرده بودند و بعد با حال خیلی بد بستری می شدند. تعداد زیادی جوان این طوری از دست رفتند. تنگی نفس شان آن قدر شدید بود که مجبور بودیم برایشان لوله گذاری کنیم. اگر سابقه بیماری زمینهای مثل دیابت و عروق داشتند، جدا کردن شان از دستگاه سخت تر بود. این ویروس فرصت طلبی است و غیر از ریه ها، کلیه و قلب را هم درگیری می کند. بنابراین مجبور بودیم برای خیلی از آنها یالیز هم انجام دهیم. روزهای اول، بهبودی کم بود و آن همه مرگ مارا خسته کرد. این ویروس به سلول های ریوی حمله می کند و ریه آب می آورد. هر وقت هم می خواستیم جاهای بسته ریه را باز کنیم و ترشحات ریه را بیرون بکشیم، هر لحظه ممکن بود خودمان هم درگیر شویم.»

پرستار محمد گودرزی فر و همکارانش طبق آنچه در مقالات چینی خوانده بودند، انتظار داشتند میانگین سنی بیماران، بالای ۶۰ و ۷۰ سال باشد، ولی آنچه با آن روبه روشدند، بین ۲۰ تا ۳۰ سال بود. آنها انتظار داشتند افراد مسن بیمزند ولی مرگ، داستان تازه ای ور کرده بود؛ ۲۲ ساله ها و ۲۹ ساله ها و ۳۰ ساله ها در عرض چند روز فوت می کردند. استرس مراقبت برای پرستارها و وقتی یک جوان ۲۵ ساله رامی دیدند که درگیر بیماری شده و بعد دو روز می میرد، چند برابر می شد. از طرف دیگر، تماس های تلفنی مکرر اقوام بیماران و مردمی که از اواسط بهمن می پرسیدند آیا این بیماری آمده یا نه و چه باید بکنند، وقت آنها را می گرفت. در بهمن و هفته اول اسفند تست پی سی آر از حلق بیماران بودی نبود و کرونای سنجد نداشتند و

ن

در اردیبهشت ۱۳۹۹، ۷۰ روز بعد از اعلام رسمی ابتلا به کرونا، نخستین آمار جمعیتی مرگ کادر درمان بر اثر ابتلا به کووید-۱۹ در ایران اعلام شد؛ مرگ ۱۰۰ پزشک و پرستار. این آمار نشان می دهد که بیشترین فوتی هادر شهرهای تهران، گیلان، رشت، بابل، قم، اصفهان، شیراز، تبریز و کاشان بوده است. آماری که باز هم تعدادی از پزشکان و پرستاران معتقدند باید بیشتر از این باشد چون ممکن است افرادی به بیمارستان مراجعه نکرده باشند. محمد شریفی مقدم، دبیرکل خانه پرستاری یکی از کسانی بود که مرتب می پرسید چرا اوایل شیوع بیماری در کشور، تجهیزات حفاظتی حتی برای کادر درمان کم بود جدی داشته و این افراد به دلیل در اختیار نداشتن این لوازم بیمار شده و جان شان را دست داده اند. یک نکته دیگر هم بود؛ یوسف پور می گوید پرستار یار احمدی هم مثل بیشتر بیماران آن روزها، علایمی داشت کمی متفاوت؛ آنچه پزشکان چینی ثبت کرده بودند.